

شرق روزنامه

اندیشه

شورا و شورایاری در نگاهی گذرا

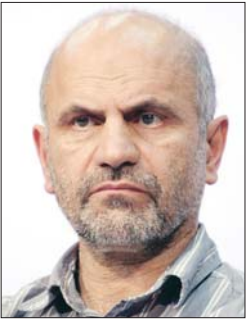
فرهنگ؛ باز تولید نمادین جامعه

صادق حقیقت: بحران روش و آشننگی مفاهیم

تامل

فرشاد مومنی:

فاجعه در جامعه‌ای بی‌پناه



اگر بپذیریم ما در اقتصاد رانتی به‌سر می‌بریم و بقای سیستم توزیع رانت وابسته است به عدم‌شفافیت، درآن صورت این عدم‌شفافیت در همه وجوه زندگی جمعی موضوعیت می‌یابد، به تعبیر فوکو باطیف وسیع نظام‌های از حقیقت مواجهیم که نسبتی با واقعیت ندارند اما همواره مدافعانی جدی و

سرسخت پیدا می‌کنند. با توجه به آنچه در ربع قرن اخیر بر اقتصاد ایران گذشته است، پیشنهادتشکیل درس «شفقتی‌های اقتصاد ایران» را در دانشکده خودمان مطرح کردیم تا به مسایل موجز اقتصادی که براساس آموزه نئوکلاسیک صورت‌بندی شده بپردازد.این فرایند مراحل قانونی خود را طی کرد و به اجرا در آمد که نتایج آن هم دیده شد.اما در عین حال مسایل به‌گونه‌ای مطرح می‌شود که انگار نه انگار معیارهایی وجود دارد برای اینکه حداقل تکلیف خود را با واقعیت‌ها به‌صورت دقیق‌تر روشن سازیم. ما جامعه‌ای داریم که در انبوه این جریان‌های حقیقت غوطه‌ور شده و در عین حال امکان بروز و ظهور واقعیت را دشوار ساخته است. به این منظور برای روشن‌تر شدن بحث،نمونه‌هایی را مطرح می‌کنم.

نزدیک به سده‌هونیم پس از پیروزی انقلاب، دوره‌ای از این تاریخ را به کسانی نسبت می‌دهند که سیاست‌های چپگرایانه را در ایران مسلط کردند. حال با هر مقیاسی که شما در نظر بگیرید، بیشترین حمایت از حوزه خصوصی صنعتی در این دوره به‌عمل آمد و بیشترین فشار روی بخش سوداگر و غیرمولد وارد شد. شرایط ما در این دوره با وجود مشکلات جنگ نسبت به قبل و بعد از آن به‌شدت متمایز بوده است. شاخص دخالت دولت در اقتصاد در سال ۵۶ برابر ۶۳درصد و بخش غیردولتی ۳۷ درصد بوده است و در سال ۱۳۷۱ این نسبت برعکس شده است. اما براساس مستندات سازمان برنامه از سال ۱۳۷۱ تا امروز که مدافعان بازار آزاد در عرصه بازارهای شناخته‌شده برای کاهش مداخله دولت هرگز از ۶۰ درصد پایین‌تر نیامده و امروز به بالای ۸۰درصد رسیده است.

طنز تلخ اقتصاد ایران این است که هرچه به سمت گرایش‌های مورد علاقه اقتصاددانان نئوکلاسیک رفتیم،میزان دخالت دولت‌افزایش یافته است. این جهش در شرایطی با مداخله دولت در دولت‌های بعد از جنگ اتفاق افتاد که از تمام ابزارهای شناخته‌شده برای کاهش مداخله دولت استفاده شده از جمله آزادسازی، خصوصی‌سازی، تعدیل نیروی انسانی، حذف سوبسیدها واز این قبیل. البته مجال بحث همچنان باقی است که این نظام‌های حقیقت با منافع چه گروه‌هایی سازگاری دارد که تا این‌حد پایدار می‌ماند و چرا برخی همچنان در جامعه دانشگاهی ما بدون اینکه به این واقعیت‌ها توجه کنند چنین کلیشه‌هایی را دنبال می‌کنند؟

بعد از انقلاب پانزده رکورد در اقتصاد ۴۰ ساله ایران اتفاق افتاده که ۱۲مورد از آنها در دوران جنگ رخ داده است. پایین‌ترین نرخ رشد نقدینگی، پایین‌ترین نرخ تورم، کمترین درصد دخالت حوزه دولت و...

در دوره جنگ بوده است.

به‌جز در کوبه‌های درسی حتی در اقتصادهای سرمایه‌داری هم طبق نظریه بازار آزاد عمل نشده‌است. اگر هم در جایی اجرا شده باشد، فاجعه‌های بزرگی پدید آورده است نظیر وارد آوردن شوک به بازار انرژی در ایران. سازمان بهداشت جهانی گزارش داده که ۲۰درصد از کل مردم ایران دچار فقر خاد غدا یابند و عمده آن در دو سال اخیر اتفاق افتاده است. در گزارش‌های وزارت بهداشت تا سال ۸۹، یک درصد از جمعیت به دلیل هزینه‌های پزشکی زیر خط فقر رفته‌اند اما بعد از آن سال این میزان پنج‌برابر شده است. گزارش‌های رسمی حاکی از آن است که یک‌سوم جمعیت جوان از شمول آموزش و پرورش خارج شده‌اند. تصور کلمه «فاجعه» با این آمارها به‌خوبی درک می‌شود. یعنی مفاهیمی که بناسط آینده کشور با آنها ساخته شود اما با رکود مواجه‌شده‌اند.

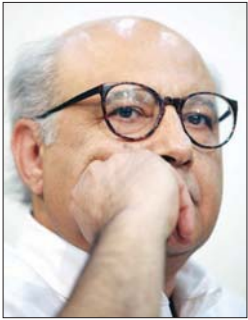
چرا در ربع‌قرن گذشته برخلاف همه سیاست‌های متفاوت دولتی ایران، در مساله سیاست‌های بازار آزاد و شوک‌درملی، همه دولت‌ها با هم،هم‌سویی داشته‌اند. نباید آن را مساله‌ای اتفاقی تلقی کرد. دوگانه‌های آقای ابازری را می‌توان تا بی‌نهایت ادامه داد و این مساله فقط مربوط به ایران نیست. باید از نئوکلاسیک‌های ایرانی که استراتژی توسعه صنعتی ایران را نوشتند پرسید به‌جز نزدیک شدن به کلون‌های توزیع رانت از چه مکانیسم رقابتی استفاده کرده‌اند. چگونه است که رقابت همیشه به‌صورت خست اما در این مورد پس از آماده شدن طرح، بقیه از آن مطلع شده‌اند.

بایستی اذعان داشت که به یک بازنگری عمیق در حوزه اقتصادی و اجتماعی نیاز داریم. اگر قرار باشد به‌صورت علمی با مشکل برخورد کنیم خواهیم دید که آموزه‌های نوکلاسیکی و بازار آزاد به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند به شرایط اقتصاد ایران کمک کند و تنها تا زمانی که فضای رانتی وجود داشته باشد، این شرایط برای آنها مهیاست. طنز تلخ ماجرا هم این است که اقتصاد نوکلاسیکی نقطه عزیمت همه بحث‌های خود را فصرض اطلاعات آزاد می‌گذارد اما فقط در یک فضای رانتی و غیر دموکراتیک می‌تواند در دستور اجرا قرار بگیرد، به‌ویژه در کشورهای حال توسعه. کافی است نگاهی به تجربه تعدیل ساختاری در کشورهای مختلف بیندازیم.

گفتار

شاپور اعتماد:

انگیزه‌ها و مفهوم عدالت



پرشش امروز این است: آیا ممکن است در شرایط خاص کنونی به بحثی بپردازیم که اگر نمی‌تواند مسایل را حل کند، لاقل برای ما قدرت دفاع معنوی فراهم آورد و موجب شود در برابر موقعیت تجربی به‌راحتی تسلیم نشویم؟ بحث نه‌صرفا فلسفی بلکه کاربردی است. در پرتو این مباحث می‌توان در مورد «عدالت اجتماعی» مفهومی ساخت تا بتواند ما را از لحاظ عملی مسلح به درک شرایط و مواجهه با موقعیت‌های مختلف کند. موقعیت‌هایی که در وضعیت اجتماعی- اقتصادی خودمان با آن مواجه می‌شویم و موجب می‌شود درکن اقتصاد به صورت امر روزمره درآید.

از اینرو مساله بر سر «انگیزش» یا مشوق به معنای اقتصادی کلمه است. اصل حاکم بر فلسفه دکارتی اصل وجودشناختی جسم و ذهن است. چیزی که در اشکال مختلف ثابت است و به‌عنوان اصل می‌تواند مطرح شود، اصل «متئاده» است. بنابراین جوهر متئد ماهیت جسم را تعریف می‌کند. همچنین است در مورد ذهن که تمام امکانات جسمی را به حالت تقلیل درمی‌آورد. ماهیت ذهن را جوهر متفکر تعریف می‌کند. این دوآلیسم ممکن است پذیرفته نشود. بحث روز می‌گوید تمایز جسم و ذهن مخدوش شده و این استدلال متافیزیکی است. اما جنبه اصلی مورد، تاکید یک خصوصیت متمایز دارد. وقتی ذهن را به‌عنوان جوهر متفکر تعریف می‌کنیم یک سلسله از انتساب‌ها از ما سلب می‌شود. چراکه بخشی از محمول‌ها را نمی‌توانیم به یک اندیشه نسبت دهیم، از جمله مسایل اجتماعی در مورد نژادپرستی و جنسیت‌گرایی، رنگ پوست و جنسیت از خصوصیات جسم‌اند و نمی‌توان آنها را به ذهن سرایت داد. در پرتو این تفکر می‌توان گفت فلسفه دکارتی مانعی اخلاقی در برابر نژادپرستی و جنسیت‌گرایی است و در برابر آنها مقاومت می‌کند. حال آیا می‌توان در مورد مفهوم عدالت نیز چنین کرد؟ آیا می‌توان مفهومی از عدالت وضع کرد که به کمک آن موقعیت‌های مختلف محک‌زده‌شود؟

برای این کار با دو موقعیت مختلف روبه‌رویم. یکی موقعیت افراد با منافع شخصی و بر اساس بازار و اقتصاد کاپیتالیستی. از این منظر تصور یک زندگی جمعی و سوسیالیستی منفی است. البته به‌صورت موردی شاهد بودیم‌که برخی امور اجتماعی به‌صورت همگانی سازمان‌دهی می‌شوند. به‌طور کلی اما سازمان اجتماعی از طریق بسیج انگیزه‌ها و تبدیل آن به کارهای همگانی پیش می‌رود. در مدل دیگر که سوسیالیستی انواع موقعیت‌ها پیش می‌آید که می‌توان نوعی سازمانی اجتماعی تعریف کرد که در آن، مشابه موقعیت سرمایه‌داری، بر اساس فراروی فرصت‌ها به پیش می‌رویم و سازمان اجتماعی را بسیج می‌کنیم.

ادامه در صفحه ۱۰

نشست «کنکاش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران» با حضور حسین راغفر، یوسف ابازری، شاپور اعتماد و فرشاد مومنی بر گزار شد

دموکراسی در برابر آزادی



از راست به چپ: یوسف ابازری، حسین راغفر، شاپور اعتماد،شکریاها، امیر چندی‌شرق

که حاصل صدها سال مبارزه کارگران بود در هم کوبید و جنگ تمام‌عیاری را به راه انداخت که به شکست اعتصاب کارگران معدنکار انگلستان ختم شد. آنچه‌از نظر ابازری «تاجر بانوی آهنین را به‌استالین مرد آهنین شبیه می‌کند.» اعتقاد هر دو به اصولی انتزاعی بود که تلاش کردند آن‌را به شرایط جامعه تحمیل کنند. البته که «هایکسیسم» کالای غربی مصرف‌شده‌ای است که دیگر در آمریکا و اروپای سراسر خصوصی‌شده مشتری ندارد و باید به کشورهای پیرامونی صادر شود. اینگونه بود که در ایران از «مرگ علوم اجتماعی» سخن به میان آمد و علوم انسانی به محاق رفت. این خود سبب شد که دانشمندان «علم اقتصاد» با یک گفتار ایدئولوژیک راست‌گرایانه نماینده مردمی شوند که به دخالت دولت در حوزه خصوصی خود اعتراض داشتند؛ اما به نظر می‌رسد موفقیتی که لیبرال‌های ایرانی طبق توصیه هایک در فراگیر کردن تصور مردم از اقتصاد بازار آزاد به‌عنوان تنها قرائت ممکن اقتصادی داشته‌اند، این روزها بیش از هر زمانی با نقد تندتویز منتقدان خود مواجه شده است. و به یمن سیاست‌های دولت و نوسانات بازار ارز و سکه بسیاری از کارمندان با حداقل پس‌انداز خود دست‌ی در دلای پیدا کرده‌اند.

اگر هایک توانست بازار آزاد و نظم خودانگیخته آن را به پارادایم هژمونیک و غالب دهه ۷۰ تبدیل کند، چرا اقتصاددانان لیبرال ایرانی نتوانند این کار را انجام دهند؟ در انگلستان، تاجر با انکا به آرای هایک اتحادیه‌های کارگری را

ابازری، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، در تمایز میان آزادی و دموکراسی مطرح کرد. دموکراسی به معنای حق اعتراض و تشکیل اتحادیه. توقیفی که سرمایه مالی در ایران امروز پیدا کرده نابودی صنعتگر و کارگر ایرانی، هر دو را به دنبال داشته است. فرشاد مومنی از مدیران اقتصادی دوران جنگ با چند آمار اقتصادی، تصویری دقیق از جامعه‌امروز ایران ترسیم می‌کند. مقب‌شنینی تدریجی در کیفیت زندگی امروز برای اکثریت مردم تجربه‌ای ملموس است. اگر وضع به همین منوال پیش رود تصور آموزش و پرورش رایگان برای نسل‌های آینده به سختی قابل درک خواهد بود. پس از سیاست‌های شوک‌درمانی که در آزادسازی قیمت‌های انرژی صورت گرفت هزینه مسافرت از سبد هزینه‌های ۷۰درصد خانواده‌های ایرانی رخت پرسته است. وضعیت اسفناک درمان و مقایسه خدمات پزشکی در بیمارستان‌های دولتی و خصوصی، رشد بی‌سابقه پدیده کودکان کار در خیابان‌های تهران مثال‌های دیگری از این ماجراست. اما در همین حال خیابان‌های تهران بیشتر از همیشه بانک و موسسه مالی دارد و به یمن سیاست‌های دولت و نوسانات بازار ارز و سکه بسیاری از کارمندان با حداقل پس‌انداز خود دست‌ی در دلای پیدا کرده‌اند.

اگر هایک توانست بازار آزاد و نظم خودانگیخته آن را به پارادایم هژمونیک و غالب دهه ۷۰ تبدیل کند، چرا اقتصاددانان لیبرال ایرانی نتوانند این کار را انجام دهند؟ در انگلستان، تاجر با انکا به آرای هایک اتحادیه‌های کارگری را

پابین حرکت می‌کند. اینکه باید شده علم اقتصاد به یک روش خاص اطلاق شود همان توصیه هایک مبنی بر به‌دست گرفتن هژمونی است. یعنی کاری کنید که مردم بدون آنکه بدانند، حرف شما را بزنند. بگویند یک علم اقتصاد بیشتر نداریم. مکتب اتریش با حمله سبیهانه به مکتب نئوکلاسیک کار خود را پیش برد. پس اثمهلی که به جامعه‌شناسی می‌زنند و آن را چندپارادایمی می‌دانند صحیح نیست چون ما در علم فیزیک نیز همین حالت را داریم. همه علوم پارادایم‌های مختلفی دارند. اینکه گفته شود یک علم اقتصاد بیشتر نداریم از میان به‌در کردن کلیه اقتصاددانانی است که با شما موافق نیستند و مدام در آثار تان می‌گویند که آنها‌انشا می‌نویسند و از آخرین ترقی‌های علم اقتصاد آگاهی ندارند و... وحدت اقتصاد بازار آزاد بر مبنای ایدئولوژی ساخته‌شده، بوج و بی‌اساس است، حفته شده و به خورد مردم داده شده، هر کسی که برخلاف آن حرف بزند، پوپولیست، چپ، کمونیست و مارکسیست است. در اقتصاد بازار، چنان از «دست نامریی» اسمیت حرف می‌زنند، گویا اسمیت هزاران بار این اصطلاح را به کار برده. خیر، اسمیت کلا سمبار از این اصطلاح استفاده کرده است. بار اول کاملا مسخره است. این مفهوم اصلا تا قرن ۲۰ مورد استفاده اقتصاددانان قرار نمی‌گرفت ولی اکنون تبدیل به برگ برنده شده. چنان از بازار سخن می‌گویند که گویا مفهوم بازار متعلق به آنهاست. چه کسی گفته بازار وجود نداشته است می‌گویند اگر بازار خودانگیخت وضعش خراب است، (که خراب است) چیزی بنام دست نامریی اسمیت وجود دارد. جوزف استیگلیتز که در سال ۲۰۰۱ برنده جایزه نوبل شد و از بازار هم دفاع می‌کند، معتقد است بر اساس مدل ریاضی، چیزی بنام دست نامریی نداریم. چنان هاله‌ای دور این واژه کشیده‌اند که هر که بر ضد آن حرف بزند گویی به علم اقتصاد خیانت کرده.

همه فکر می‌کنند چیزی به نام «علم اقتصاد» وجود دارد باید به طرفداران بازار آزاد آفرین گفت که به‌گونه‌ای همه را اقناع کرده‌اند منظور از علم اقتصاد همان مکتب اتریش است. اینکه گفته شود یک علم اقتصاد بیشتر نداریم از میدان به‌در کردن کلیه اقتصاددانانی است که با شما موافق نیستند



«افزایش درآمدهای نفتی در تاریخ ایران همواره با رونق نسبی اقتصاد و فساد ملایم در ساختار اداری همراه بوده است. فسادی که از رانت درآمدهای نفتی تغذیه می‌شود. در هشت سال گذشته درآمدهای نفتی برابر کل یکصد سال گذشته بوده است؛ اما در این دوره نه‌تنها رونق به رکود تبدیل شده که فساد ملایم همیشگی نیز قدری گسترده‌تر شد طبیعی است که گروه‌هایی در داخل، پایه‌های فکری این پدیده را تقویت و توجیه کرده‌اند.» همایش «کنکاش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران» چهارشنبه هفته گذشته توسط انجمن جامعه‌شناسی ایران بر گزار شد و در بخشی با محور اقتصاد و نظریه اجتماعی، حسین راغفر با بیان جملات فوق آغاز کننده بحثی بود که در ادامه، سخنرانان سمینار با بسط آن، نه‌تنها به نقد دولت اسولگر که به نقد سیاست‌های اقتصادی دولت‌های سازندگی و اصلاحات و نقد کلیت اقتصاد بازار آزاد و سیاست‌های تعدیل ساختاری پرداختند. سیاستی که همه دولت‌های پس از جنگ در یک راستا اما تحت عناوین مختلف پیگیری کردند.

از نظر ابازری «روشنفکران به اصطلاح آزادپنخواه» آزادی را فقط در رابطه با آزادی سرمایه و خرید تعریف می‌کنند، این همان تفاوتی بود که یوسف



علی سالم

یوسف ابازری:

بازار آزاد و نسبت آن با مسایل اجتماعی و سیاسی

سال گذشته بحثی با طرفداران بازار آزاد داشتم که نکته مهمی از پاسخ‌ها بیرون زد. اینکه آیا چیزی به نام «علم اقتصاد» وجود دارد یا خیر؟ در مقاله‌ای از هایک بسا عنوان «مقایسه روشنفکران و سوسیالیسم» (ترجمه موسی غنی‌نژاد) گفته می‌شود، چپ‌ها فضای عمومی را با روشنفکران (روزنامه‌نگاران، استادان دانشگاه، نماینده‌نویسان، اهالی ادبیات و...) پیش برده‌اند. هایک عنوان می‌کند که لیبرال‌ها باید وظیفه روشننگری را

برعهده بگیرند و جو فکری اقتصاد آزاد را بسازند تا آنها نیز در فضای عمومی همان اقبال را یابند. چگونه شد که این اتفاق افتاد و جامعه‌شناسان کوتاهی کردند و این نوع نگاه به اقتصاد در مقام «علم اقتصاد» جا افتاد؟ علتی درستکار، سختگوی اتاق ایران، در یکی از مصاحبه‌های اخیر می‌گویند «خانم‌ها، آقایان، دلسوزان ایران و نظام، اهالی سیاست و فرهنگ، اهالی اقتصاد، مراجع محترم نظارتی و ارباب رسانه (یعنی همه کسانی که هایک به آنها اشاره می‌کند) با افتخار اعلام می‌کنم نامزد مورد حمایت اتاق در یازدهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری، علم اقتصاد است.» همه فکر می‌کنند چیزی به نام «علم اقتصاد» وجود دارد. باید به طرفداران بازار آزاد آفرین گفت که به‌گونه‌ای همه را اقناع کرده‌اند منظور از علم اقتصاد همان مکتب فکری موردنظر آنهاست. جامعه‌شناسان را مهم‌تر کنند که چندپارادایمی هستند و هر کدامشان چیزی می‌گویند و معلوم نیست چه می‌گویند. دکتر نیلی گفتند که روش ما از پایین به بالا و استقرایی است. با این سخن تعلق خاطر خود را به مکتب نئوکلاسیک نشان دادند. تلقی این افراد از علم اقتصاد تلقی مکانیکی و متکی به قوانین طبیعت است. کنش را بر مبنای علت و معلول تبیین می‌کنند، مدل‌های ریاضی می‌سازند، به آمار علاقه دارند. اگر بخواهیم مشابه‌سازی کنیم معادل این افراد در جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی دور کیمی است.

از آن‌سو مکتب اتریش چه می‌گوید؟ فون میزس در کتاب «کنش انسانی» به شیوه‌ای پیشینی گزاره‌ای را تعریف می‌کند مبنی بر اینکه کنش انسانی اصل است. سپس به شیوه‌ای منطقی تمامی مقولات اقتصادی را از آن استنتاج می‌کند. این همان روشی است که حاکمان ما نیز انجام می‌دانند. تفاوت در اینجااست که وقتی شما به شیوه‌ای استقرایی، از پایین به بالا فاکت‌ها را جمع می‌کنید و بر مبنای آن قاعده، الگو و مدل می‌سازید، آمار و ریاضی مهم می‌شود. کار میزس استنتاج مقولات از یک گزاره پیشین است: من به جایی می‌روم، هدفی دارم، باید هزینه‌ای بدهم و می‌خواهم چیزی به‌دست آورم. پس پای «بازار» به میان می‌آید. در بازار می‌خواهم سود خود را به حداکثر برسانم. مقوله «کار آفرینی» نیز به طرز ماهرانه‌ای از همین نقطه استنتاج می‌شود. او به دو گانه کانت معتقد است. کانت معتقد است در دنیای طبیعت مفهوم علت حکم‌فرماست، به این‌ترتیب او علم طبیعی را اثبات می‌کند؛ اما در دنیای اخلاق و حکمت عملی از تسری مفهوم علت سرباز می‌زند و آنجا را حیطه «آزادی» می‌نامد. به این مفهوم از آزادی دقت کنید، زیرا بازار خواهان زیر اسم خود می‌نویسند: «آزادپنخواه». چون اینجا حیطه آزادی است، «علتی» باعث به وجود آمدن کنش نمی‌شود. یعنی اگر من می‌خواهم چیزی بخرم آزادم که بخرم یا نخرم. اگر به چارچوب دور کیمی برگردیم علتی در کار است که من دست به کنش می‌زنم. میزس این روش را از ماکس وبر گرفته است. وبر جامعه‌شناسی را بر اساس «کنش» تعریف می‌کند. روش میزس مشکلات خود را دارد. پس نئوکلاسیک‌ها بر اساس اصول علمی و طبیعی و مکانیکی، و عده‌ای دیگر بر مبنای تقسیم‌بندی کانت پیش‌می‌روند. تفاوت علوم طبیعی و علوم انسانی کاملا محرز است و از تقسیم‌بندی دوم کانت استفاده می‌کنند. این دو روش زمین تا آسمان با هم تفاوت دارند. در علم اقتصاد یک پارادایم ثابت نداریم. باید بگویم مکتب شما از پایین به بالا حرکت می‌کند، ولی مکتب دیگری که خصم شماست از بالا به